

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره اول-بهار ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۷

مقایسه تطبیقی ضرب‌المثلهای بلوچی و فارسی

(ص ۳۹۲-۳۷۵)

عبدالرضا سیف^۱، محمداکبر سپاهی (نویسنده مسئول)^۲، اسحاق میربلوچزایی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۵

چکیده

تأثیر و تأثر زبان‌هایی که ریشه و پیشینه مشترک دارند و از نظر زبانشناسان در یک گروه قرار می‌گیرند امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر است فارسی و بلوچی نیز به عنوان دو زبان از گروه زبانهای ایرانی نو که خاستگاه و پیشینه مشترکی دارند از این قاعده مستثنی نیستند؛ بنابراین زبان فارسی در جایگاه یکی از مهمترین زبانهای فرهنگی جهان و زبان رسمی، ادبی و فرهنگی اقوام ایرانی، بر دیگر زبانهای ایرانی تأثیرات عمیقی داشته است و زبان بلوچی نیز به عنوان یکی از زبانهای مهم ایرانی نو، اغلب در معرض تأثیر زبان و ادب فارسی بوده است. بلوچی در ایران عموماً زبانی گفتاری بوده که ادبیات آن نسل به نسل به صورت شفاهی منتقل می‌شده است. در این نوشتار سعی کرده‌ایم از راه سنجش تطبیقی تعدادی از مثلهای بلوچی به عنوان نمودی از فرهنگ و ادبیات این زبان با مثلهای فارسی، بخشی از اشتراکات آنها را نشان دهیم؛ معیار گزینش مثلهای از دو زبان، داشتن اشتراکات ساختی در زبان، مضمون یا پیام بوده است.

کلمات کلیدی: زبان، مقایسه تطبیقی، فارسی، بلوچی، مَثَل.

^۱ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، b.akbar59@yahoo.com

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

زبان فارسی یکی از مهمترین زبانهای فرهنگی و ادبی جهان به شمار میرود، این زبان کهن با میراث ادبی غنی خود، تا دورانهای اخیر، پس از عربی جایگاه دومین زبان ارتباطی مسلمانان را در اختیار داشت؛ بدین جهت بر بسیاری از زبانهای دیگر تأثیر گذاشته است و طبعاً در این میان تأثیراتش بر دیگر زبانهای ایرانی بیشتر و آشکارتر است. بلوچی نیز یکی از زبانهای مهم ایرانی نوبه شمار می‌رود. «بلوچی از شاخهٔ شمال غربی زبانهای ایرانی است که با زبانهایی چون کردی و زازا، خویشاوندی نزدیکی دارد» (: Balochi and the Concept of North-Western Iranian, Korn : p.49)؛ اما مرکز اصلی سکونت گویشوران بلوچی در منتهی‌الیه جنوب شرقی فلات ایران است. بخش اعظم میراث زبانی و ادبی بلوچی به صورت شفاهی نقل میشود و بیم آن می‌رود که با تحولات زبانی حاصل از گسترش امکانات ارتباطی جدید و زوال خرده‌فرهنگها، در آینده‌ای نه‌چندان دور، بسیاری از میراثهای ادبی و فرهنگی اقوام ایرانی و از جمله بلوچی به فراموشی سپرده شود. یکی از مشترکات مهم در میان فرهنگهای بشری، مثلها و حکمتها هستند؛ اسطوره، تاریخ و پیشینهٔ مشترک سبب شکل‌گیری ناخودآگاه جمعی مشترک اقوام ایرانی شده است که این ناخودآگاه سرچشمهٔ تمام داشته‌های هویتی این اقوام است، زبان، فرهنگ، عادات و عقاید، نمودهای مختلفی از این اندوخته هستند. بررسی میزان اشتراکات خرده فرهنگها با زبان، فرهنگ و ادبیات ملی از سویی استحکام‌بخش تفاهم بشری و غنای هویت ملی است و از سوی دیگر نتایج و یافته‌های آن، یاری‌دهندهٔ محققان رشته‌های مختلف علوم انسانی برای پژوهش عمیقتر در بطن جامعه است. مثلها هم بخش مهمی از فرهنگ هر جامعه را تشکیل میدهند و برای شناخت عمیق عادات، افکار، باورها، فرهنگ و زبان ملل، منبع ارزشمندی به شمار می‌روند. مثلهای فارسی این پژوهش، از میان آن دسته از مثلها برگزیده شده‌اند که در کتابهای امثال فارسی به زبان معیار، به کتابت درآمده‌اند نه مثلهایی که به گویش یا گویشهای خاصی در ایران یا کشورهای فارسی‌زبان دیگر رایج هستند. منظور از مثلهای بلوچی در اینجا، مثلهایی است که غالباً به گویش سراوانی غربی در میان بلوچهای ایران رواج دارند. به علت اینکه گویش سراوانی مدتهاست در رسانه‌های گروهی و به‌خصوص رادیو بلوچی زاهدان، نقش گویش معیار بلوچی ایران را داشته است. این گویش «در ایران از بیشترین اعتبار برخوردار است... و دو شهر مهم ایرانشهر و بمپور در منطقهٔ رواج سراوانی واقع‌اند» (بلوچی، الفنباین: ص ۵۹۲)؛ منظور از سراوانی غربی نیز گویش همین منطقه و مناطق همجوار با آن است که به نحوی در مرکز جغرافیایی سیستان و بلوچستان واقع شده‌اند؛ بنابراین مثلهای این مجموعه شامل مثلهای گویشهای بلوچی کشورهای دیگر نمیشود.

روش پژوهش در این نوشتار، تحقیق کتابخانه‌ای است، ولی چون تاکنون چنین تحقیقی در تطبیق مثل‌های بلوچی و فارسی صورت نگرفته، میتوان گفت اولین تحقیقی است که با این چارچوب چنین هدفی را دنبال میکند.

پیشینه و ضرورت تحقیق

با وجود آنکه بلوچی در ایران عموماً زبانی گفتاری است که ادبیاتی شفاهی دارد اما فرهنگ عامه و مخصوصاً ضرب‌المثلها از معدود بخشهای فرهنگ بلوچ هستند که زودتر مورد عنایت اهل تحقیق قرار گرفته‌اند و در تعدادی از دانشگاههای کشور دانشجویان تحصیلات تکمیلی به گردآوری بخشهایی از این گنجینه فرهنگی پرداخته‌اند به عنوان مثال «فرهنگ عامه مردم سراوان بلوچستان» پایان نامه کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، اسحاق میربلوچ زایی به راهنمایی دکتر احمد تمیم داری دانشگاه علامه طباطبایی که یک فصل آن به ضرب‌المثل اختصاص یافته است، «منظومه‌های شفاهی بلوچی» پایان نامه کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، محمداکبر سپاهی به راهنمایی دکتر اسماعیل حاکمی، دانشگاه تهران که واژه‌نامه پیوست آن تعداد زیادی از واژه‌های بلوچی را ضبط کرده است. کتابهایی نیز از جمله «پیران زمانگ» تألیف عبدالعزیز دولتی بخشان، «ضرب‌المثل‌های بلوچ» تألیف محمداکبر سپاهی و اسحاق میربلوچزایی، «ضرب‌المثل‌های بلوچی» تألیف درمحمد کردی، در این موضوع به چاپ رسیده‌اند. اما از آنجا که اغلب یافته‌های این پژوهشها به صورت خام و توصیفی است فقدان تحلیل محتوایی و بررسیهای زبانی از نواقصی است که در این حوزه، نیازمند همت پژوهشگران و مخصوصاً گویشوران این زبان است. نوشتار حاضر با وجهه همت قرار دادن این مسیر، سعی در گشودن نگاه و مسیری دگرگونه در این حوزه را دارد.

فارسی و بلوچی

فارسی همیشه در میان بلوچها به عنوان زبانی دینی و فاخر، در کنار بلوچی حضور داشته است زبان رسمی مکاتبات حکومتی در بلوچستان، فارسی بوده است حتی در آن قسمت از بلوچستان که عملاً در دوره زندیه از ایران جدا شد و در دوره قاجاریه تحت‌الحمایه بریتانیا به شمار میرفت، کماکان فارسی در دربار «کلات» نقش زبان مکاتبات حکومتی را حفظ کرده بود (بلوچی، الفنباین: ص ۵۷۹). این امر تا زمانی که حکومت کلات رسماً برنیفتاده بود ادامه داشت؛ حتی امروزه نیز زبان فارسی در همه مدارس دینی بلوچستان در کنار عربی تدریس میشود. حضور زبان فارسی علاوه بر ایران در مناطق بلوچ‌نشین پاکستان و افغانستان نیز چشمگیر است و تأثیرات آن نیز بر جنبه‌های گوناگون زبان و فرهنگ بلوچها به راحتی قابل مشاهده است.

«ریشه زبان بلوچی به شعبه‌ای از زبانهای ایرانی برمیگردد که شاخه شمال غربی زبانهای ایرانی نامیده میشود» (تاریخ زبانهای ایرانی، رضائی باغبیدی: ص ۱۸۱)؛ «محققان، گویشهای بلوچی را به شکلهای مختلفی تقسیم کرده‌اند» (بلوچی، رضائی باغبیدی: ص ۵۲۰)، که از مجال این نوشته

فراتر است؛ اما به‌جمال میتوان گفت «کسانی مثل گایگر، بلوچی را به دو شاخه شمالی و جنوبی (مکرانی) تقسیم کرده‌اند و دیگرانی چون جهانی و گریسن آن را به شاخه‌های شرقی و غربی تقسیم میکنند» (همان)؛ البته ظاهراً مقبولترین تقسیم‌بندی همان است که الفنباین انجام داده است. در این تقسیم‌بندی، «بلوچی شامل شش گویش رخشانی، سراوانی، لاشاری، کچی، ساحلی و بلوچی تپه‌های شرقی است» (بلوچی، الفنباین: ص ۵۹۱)؛ با این همه، این تقسیم‌بندی حداقل در بخش ایرانی آن تا حدودی ناقص به نظر می‌رسد. از جمله نقصهایی که در این تقسیم‌بندی دیده می‌شود، قرار دادن گویش جاسکی در زیرمجموعه گویش ساحلی و در کنار گویش چابهار، گوادر و کراچی است؛ در حالی که این گویش بلوچی ایرانی را میتوان گویشی مجزا دانست که در بسیاری از ویژگی‌های آوایی، شباهت نزدیکی با گویشهای تپه‌های شرقی دارد.

بلوچی و فارسی، علاوه بر ریشه یکسان، به علت همراهی و همجواری گویشوران این دو زبان از گذشته‌های دور، تبادلات زبانی و ادبی بسیاری با هم داشته‌اند، «بلوچی بسیاری از ویژگی‌های آوایی و نحوی زبانهای ایرانی باستان و میانه را حفظ کرده است» (بلوچی، رضائی باغبیدی: ص ۵۲۰)؛ پس از رواج گسترده فارسی دری نیز همیشه زبان فارسی در مناطق بلوچ‌نشین حضوری چشمگیر داشته است تا جایی که نخستین بانوی شناخته‌شده شاعر در زبان فارسی، یعنی رابعه بنت کعب خضداری (قصداری) به منطقه‌ای در بلوچستان پاکستان منسوب است. دیگر شاعران برجسته بلوچ نیز با زبان فارسی آشنا بوده‌اند و اغلب دیوانهایی به زبان فارسی از آنان به جای مانده است. نام و نمونه‌هایی از شعر بسیاری از آنان را محقق پاکستانی، انعام الحق کوثر، در کتاب ارزشمند «شعر فارسی در بلوچستان» آورده است.

بسیاری از واژه‌های فارسی میانه و فارسی دری کهن و ایرانی که در متون ادبی ما آمده است، در فارسی امروز فراموش شده و جای آنها را واژه‌های عربی یا ترکی و مغولی گرفته است؛ ولی در بلوچی و دیگر گویشهای ایرانی کماکان استفاده میشوند؛ علاوه بر این، بسیاری از آواهای فراموش‌شده فارسی چون واو معدوله، واو مجهول و یای مجهول در زبان بلوچی حفظ شده است و در گویشهای مختلف آن بکار می‌رود.

مَثَل

«مَثَل واژه‌ای عربی است و در اصطلاحات اهل ادب معادل فارسی آن را "داستان" گفته‌اند» (داستان‌نامه بهمنیاری، بهمنیار: ص ۱۷). یکی از بهترین تعاریف مَثَل، همان تعریف استاد بهمنیار است، در تعریف او، مَثَل «جمله‌ای است مختصر مشتمل بر تشبیه که بواسطه روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود بکار برند» (همان: ص ۱۹)؛ بسیاری از مثلها ممکن است در طول تاریخ دچار تغییراتی شوند، اما اغلب این تغییرات به‌گونه‌ای نیستند که مضمون، پیام و چارچوب کلی مَثَل را تغییر دهند.

مثلها بخشی از ادبیات شفاهی هستند که اغلب پدیدآورنده مشخصی ندارند از سویی برخی از مثلها ابیات یا مصاریع تراش خورده و جلا یافته شاعران خوش قریحه‌اند که حاصل تجربیات خود و هم عصران خویش را چنین موزون و خوش تراش به آیندگان هدیه کرده‌اند و از سوی دیگر تعدادی از مثلها، برگرفته از ادبیات شفاهی نسلهای گذشته هستند که سینه به سینه انتقال یافته‌اند؛ بنابراین سرچشمه و خاستگاه بسیاری از مثلها نامعلوم است، یکی از عناصر فرهنگی مهم که ممکن است در روابط اقوام و ملل، از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شود مثلها و سخنان حکیمانه هستند و چون مثلها بیشتر به صورت شفاهی در میان عامه مردم رواج داشته‌اند، ممکن است گاه همین سخنان حکمت‌آمیز عامیانه مدتها بعد از رواج اولیه آن، به تدریج به نام شخص خاصی شهرت یافته باشند.

مثلهای فارسی و بلوچی

مثلهای فارسی و بلوچی از جنبه‌های مختلفی قابل مقایسه هستند که مهمترین آن، از دیدگاه زبانی است. همانگونه که در ادامه خواهیم دید، کهنگی واژه‌های بکاررفته در مثلهای بلوچی مشهودتر است و در مقایسه با فارسی، واژه‌های دخیل در آنها کمتر به چشم می‌خورد؛ بنابراین، بسیاری از مثلهایی که از طریق فارسی به بلوچی راه یافته‌اند، نه امروز که قطعاً در دورانهای بسی دورتر وارد بلوچی شده‌اند. مثلهایی نیز در هر دو زبان دیده میشود که واژه‌های عربی آنها برجسته‌تر هستند و معادل عربی آنها نیز به هر دو زبان، راه یافته است. این مسأله میتواند تقویت‌کننده این گمان باشد که به احتمال زیاد منشأ چنین امثالی در این دو زبان، همان مثل عربی است.

در این نوشتار، صرفاً تعداد محدودی از ضرب‌المثلهای مشترک را در چهار بخش، مقابل هم قرار داده‌ایم تا از راه سنجش آنها، نمونه‌ای ترکیبی از پژوهش زبانی و محتوایی در حوزه فرهنگ عامه را بنمایانیم:

- الف) مثلهای **یکسان** از نظر پیام و زبان (ساختار لغوی، نحوی و پیام کاملاً یکسان).
- ب) مثلهایی که از نظر مفهوم و پیام **مشابهند** و ساختارهای نحوی و لغوی آنها بسیار **نزدیک** است.
- ج) مثلهایی که فقط از نظر پیام و مضمون به همدیگر **شباهت** دارند اما نحو، لغات و موارد تمثیلی آنها با همدیگر **تفاوت‌های** آشکاری دارند.
- د) مثلهایی که رنگ و بوی **ترجمه** در آنها کاملاً مشهود است.

مثلهای نوع الف

در این نوع شباهت مثلهای فارسی و بلوچی، بسیار زیاد و در حد یکسانی است بگونه‌ای که میتوان گفت مثلهای این گروه دقیقاً میتوانند به عنوان ترجمه مثل معادلشان در یکی از این دو زبان قرار گیرند چنانکه گاه اینگونه مثلها میتوانند راهگشای ابهام زدایی مثل همسان در زبان دیگر باشند. ما در اینجا برای روشنتر شدن موضوع، دو مثل را در مقابل هم قرار داده‌ایم تا مقایسه زبانی آنها را نشان دهیم. و علاوه بر این در معادل بلوچی مثل، چند گویش بلوچی ایرانی را در برابر معادل فارسی آنها

نشان داده ایم. با مقایسه این مثل در گویشهای مختلف بلوچی، به نظر میرسد؛ مثل مورد بحث بدون هیچ تغییری وارد همه آن گویشها شده است.

- آب از بنه تیره است. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱)
- آب چه بُن لُرن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۲۳) (گویش سراوانی غربی). āp ča
boñ loṛeŋ.

- آب از (ار، ز، اژ) بنا لُرن (گویشهای سراوانی شرقی)
- آب اچ بنا لُرن (گویش ساحلی)
- آب شه بنا لُرن (گویش سرحدی)
- یاپ ای بُن لُرن / گلوگن (گویش لاشاری)

نهاد	+	حرف اضافه	+	متمم	+	مسند + فعل ربطی
āp		ča		boŋ		loṛ+eŋ
āp		/er/ež/za/er		bonā		loṛ+ow
āp		ač		bonā		loṛ+eŋ
āp		ša		bonā		loṛ+eŋ
yāp		ay		boŋ		lor+eŋ
آب		از		بنه		تیره + است

معادل‌های فارسی دیگر: آب از سر تیره است (امثال و حکم، دهخدا: ص ۲)، آب از سرچشمه گل‌آلود است (همانجا).

- خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند (امثال و حکم، دهخدا: ص ۳۳۳).
- [واجه] هُدا ای چمّه په آ (پنا) چمّه مُهتاج مکنات

[wāja] hodā ē čmma pa(panā) čamm mohtāj makanāt.

در این مثل ساخت نحوی و لغوی عیناً یکسان هستند؛ اما در واژه‌های بلوچی ابدال «خ» به «ه» دیده میشود و فعل جمله که دعایی است به شیوه فارسی کهن معادل «مکناد» است؛ ابدال «د» به «ت» نیز در آن صورت گرفته است این شیوه تلفظ در آواهای پهلوی قدیم (ضبط به شیوه نویسندگانی چون نیبرگ و فره‌وشی) نیز دیده میشود. معادل این مثل هم در بلوچی و هم در فارسی مثل زیر است:

این دست را مباد بر آن دست احتیاج (همان جا).

ای دست په آ (پنا) دست مُهتاج مبات ē dast pa(panā) dast mohtāj mabāt.

جالب است که در مثل فارسی اخیر، نیز فعل به همان شیوه دعایی کهن آمده است.

- دزد نگرفته پادشاه است (امثال و حکم، دهخدا: ص ۸۰۴)

دُز نَگپَتَنگ بادشاهن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۸۱). dozzo nageptag bādešāheŋ.

در این مثل بلوچی، یکی از ویژگی‌های زبانی کهن و جالب توجهی به کار رفته است که تا حدودی مغفول مانده است. در مثل فوق به جای کسره اضافه، - (o) آمده است که در روایتهای اخیر و به صورت کلی در گویشهای بلوچی ایرانی، به تأثیر فارسی، جای آن را کسره اضافه میگیرد. این نوع علامت اضافه در فارسی نیز سابقه دارد. (ر.ک: نبرد اندیشه‌ها، جوینی: ص ۲۹ و نیز، شاهنامه، جوینی: ص ۲۹).

- دست را دست می‌شناسد. (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۵۴).

دست دست‌ء جاه یاری / شناسی . dast dasta jāha yāri/šonāsi.

مصدر بلوچی «جاه یارتن»: به جای آوردن، شناختن

- جوال سیاه هرگز سفید نمیشود (داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار: ، ص ۲۴۲). معادل: زنگی

به شستن سفید نگرده (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۶۴).

سیاهین گوال هجبر اسپیت ء نبی . seyāhēŋ gowāl hejbar espēta nabi.

«جوال»، معرب «گوال» فارسی است (واژه‌های فارسی عربی شده، شیر: ، ۶۹: ۱۳۸۹) که در بلوچی به همان صورت کهن حفظ شده است و «اسپیت» بلوچی نیز شکل کهنتر سپید و سفید است.

- چاقو دستۀ خودش را نمیبرد. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۶۷)

کارچ وتی دستگ ء نُبَرِی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۱۶) kārč wa(o)ti dastaga naborri.

- سر باشد کلاه بسیار است (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۶۰؛ و نیز، مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، ابریشمی: ص ۱۴)؛ معادل: سر باشد سامان کم نیاید. (همانجا).

سر بیی کُله بازن sar bebi kolah bāzeŋ.

تفاوت چشمگیر این مثل بلوچی با معادل فارسی آن، حفظ «ب» تأکید بر سر فعل است که نظایر آن در متون کلاسیک فارسی به فراوانی دیده میشود.

- دوری و دوستی (امثال و حکم، دهخدا: ص ۸۳۵)

دوری و دوستی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۸۷). duriyo dōsti(h).

حفظ «واو مجهول» در واژه «دوستی» و حفظ صامت پایانی «ه» پس از مصوت بلند «ی» نسبت، در بلوچی قابل توجه است.

- سرش برود زبانش نمی‌رود (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۶۵)

عجیب آن است که علامه دهخدا با آن وسواس علمی و دقت‌های بی‌نظیر، این مثل را این‌گونه شرح داده است: «جوابهای بجا و حق را هر چند مورث ضرری باشد به شجاعت میگوید» (همانجا). اما

«زبان دادن» در فرهنگهای فارسی، از جمله «معین» و «دهخدا» و «عمید» به معنی: عهد کردن، قول دادن، وعده دادن و... آمده است. بنابراین، میتوان این مثل را به این صورت هم معنی کرد: اگر حتی سرش هم برود (حتی به قیمت از دست دادن سر)، از عهد یا قول و وعده اش برنخواهد گشت. مثل بلوچی معادل آن که از نظر نحو و واژه‌های کلیدی، همانند همین مثل است و به معنای اخیر رایج است، میتواند شاهد مثالی برای این مفهوم باشد.

سری برو زبانی ء نرو[ت]. sari braw zobāniya naraw.

این مثل، روایتی دیگر هم در بلوچی دارد که در آن به جای واژه «زبان»، واژه «کول» (قول) آمده است و این روایت اخیر نیز تقویت‌کننده همین نظر است.

- بچه تا نگرید مادر شیر ندهد (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۱۸).

چک چه مه گری ماتی شیرء نَدن: (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۷۱). Čokk Ča .
magerē māti šira nadaŋ

اگر بخواهیم مثل بلوچی را لفظ به لفظ، به فارسی برگردانیم معادلش این خواهد شد: بچه تا نگرید، مادرش شیرش ندهد. در این بخش، این مثل تنها موردی است که ترجمه لفظ به لفظ اندکی از هنجار فارسی خارج خواهد شد، ولی با حذف یکی از دو شین اضافه، جمله‌ای خواهد شد که شین حذف‌نشده نقش متمم یا مفعول باواسطه را پیدا خواهد کرد: بچه تا نگرید مادر، شیرش ندهد.

مثل‌های نوع دوم

این بخش شامل بیشترین حجم مثل‌های مشترک است، در این قبیل نمونه‌ها، مثل‌ها در مفهوم و پیام یکسانند و از نظر ساختارهای نحوی و لغوی هم بسیار نزدیکند؛ فقط موجوداتی که مورد تمثیل قرار گرفته‌اند از جمله حیوانات، اشیاء، مکانها و... با هم فرق دارند که این تفاوت را باید ناشی از تفاوت محیط و سبک زندگی دانست بنابراین گاهی در این گونه نمونه‌ها ترجمه مثل‌های بلوچی ضروری به نظر میرسد. البته تفاوتها در حدی نیست که پس از ترجمه، توضیحی لازم باشد چون شباهتها به‌گونه‌ای است که ذهن مخاطب آشنا با مثل‌های فارسی را به‌سرعت به‌طرف معادل فارسی مثل خواهد برد. در حقیقت میتوان گفت میزان تفاوت مثل‌های بلوچی و فارسی در این بخش، در حد تفاوت میان چند روایت یک مثل فارسی است. در این نمونه‌ها نیز کهنگی واژه‌های بلوچی چشمگیر است.

- شراب مفت را قاضی هم میخورد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۰۲۱).

مپتین شرابء کازی همء وا (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۴۰).

moptēñ šarāba kāzi hama wā.

مفعول (صفت + موصوف) حرف اضافه فاعل حرف اضافه فعل

wā	hama	Kāzi	a	Šarāb	Moptēñ
میخورد	هم	قاضی	را	شراب	مفت

«صفت در بلوچی اغلب پیش از موصوف می‌آید که این ویژگی در زبان پارتی نیز دیده میشود» (رضایی باغبیدی، ۲۰۰۹: ۱۳۲) «گویشهای شاخه شمال غربی زبانهای ایرانی و از آن جمله، بلوچی را از اعقاب پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی و پارتی میدانند.» (آرانسکی، ۱۳۵۸: ۲۳۱-۲۳۰).

- آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید (امثال و حکم، دهخدا: ص ۸).
- دریا په سگی دپ جنگ گنده ء نَبی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۸۰). ترجمه: دریا با دهان سگ نمیکند. daryā pa sagi dap(b) janag,gaŋdaha nabi.
- آتش که به بیشه افتاد از تر و خشک نپرسد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۸)، آتش که برافروخت بسوزد تر و خشک (همان، ص ۱۶).
- آچش که کپی (بکپی) تَر و هُشکء نزان (نچاری): آتش که بیفتد تر و خشک نداند (سپاهی، ص ۱۰۳) āčēš ke kapi/bekapi tarro hoška nazāŋ/načāri.
- اجل سگ چون برسد به مسجد خرابی کند. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۸۴).
- تولگی بهتء کپی مه مسیتء میزی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۶۰): اجل شغال برسد در مسجد میمیزد. tōlagi bahta kapi ma masitta mēzi.
- اجل سگ که رسد نان چوپان میخورد. (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۱۹)، اجل سگ چو رسد نان چوپان خورد. (دهخدا، همانجا).
- بُزی بهت بکپی، شوانگی نانء وا. (سپاهی، ص ۴۲): اجل بُز برسد... bozi baht bekapi Šwānagi nāna wā.
- بزک ممیر که بهار آید. (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۲۹)، بزک نمیر بهار میاد کنبزه با خیار میاد (ضرب‌المثل‌های ایرانی، قاضی میرسعید: ص ۳۵)
- ممری میشان که ملک بهارگاهن. (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۵۲): ای میشها نمیرید که بهار نزدیک است.. mamerē mēšāŋ ke molk bahārgāheŋ
- به در میگویم دیوار تو گوش کن (امثال و حکم، دهخدا: ص ۴۰۲ - ضرب‌المثلهای ایرانی، قاضی میرسعید: ص ۳۴)

- درء بگوش چه دیوال به اشکن^۱ (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۷۸) : به در بگو تا دیوار بشنود.
dara bgowaš ča diwāl beškoŋ.
- به گربه گفتند فضله‌ات درمان است به خاک کرد (ضرب‌المثل‌های ایرانی، قاضی میرسعید: ص ۳۶)
 - گوش‌تگ اش گو گریگ دوایی، باوری بوته/باوری بوت و کَلّی کُ (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۲) : گفته‌اند فضله گربه دوا است باورش شده / باورش شد و چالش کرد.
gowaštagēš gu gorbag dawāyē bāwari butta/bāwari butto kalli ko.
 - به مرگ می‌گیرد تا به تب راضی شود (امثال و حکم، دهخدا: ص ۴۶۴)، به مرگش باید گرفت تا به تب راضی شود (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۳۱).
 - په مرکی بگر چه په تپ رازی بی (با اندکی تفاوت، ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۵۳) pa marki beger ča pa tap rāzi bi.
 - پلنگ از گرسنگی به بالای کوه نمیرفت، گفتند پدرسوخته زیاد خورده. (داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار: ، ص ۱۹۷)
 - شوانگ چه شدا مُ (مُرت)، گوشن پنیران گپته (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۱۹) šwānag ča šodā mo gowašarj panērārj gepta.
 - چوپان از گرسنگی در حال احتضار است، می‌گویند: زیاد پنیر تازه خورده و ناخوش شده.
 - خرگوش هرگز را سگ هرگز نمی‌گیرد. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۷۳۲)، شغال بیشه مازندران را / نگیرد جز سگ مازندرانی (همان، ص ۱۰۲۵).
 - سگ بنتی، تولگ بنتی: فقط سگ بنتی حریف شغال بنتی^۲ است. Sage benti tōlage benti.
 - خودکرده را چه درمان (درمان که داند / درمان نیست). (دهخدا، ص ۷۵۶)
 - وت کردگ ء دوا نی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۸۴). wat kerdaga dawā nē.
 - راست و دروغ به گردن راوی (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۵۸).
 - الابلآ مه گردن مُلا. ellā bellā ma gardene mollā.
 - هر چه باشد (راست یا دروغ، درست یا غلط) به گردن مُلا.
 - سخن از سخن خیزد / شکافد. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۲۶۸ و ۹۵۰)؛ حرف، حرف می‌آورد (همان، ص ۱۲۲)

^۱ این مثل در هر دو زبان به شکل‌های مختلفی روایت شده است.

^۲ بنت، نام منطقه ای است از توابع شهرستان نیکشهر.

هبر هبرء یاری (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ۱۶۲). *habar habara yāri*: حرف، حرف را می‌آورد.

• سگ باش و برادر خُرد مباح (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۶۶).

گُلام بیئی بلئی کستر پاد مبیئ. *golām bebay balay kaster pād mabay*.
گلام باش (= بادی، فعل دعایی) ولی کوچکتر نباش (= مبادی): کوچک‌ترین فرد (برادر، پسر) جمع که همه به او دستور میدهند.

• سگ را شناسند به روی خداوند (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۸۵). سگ را برای شبان حرمت دارند (همان، ۹۸۴).

سگ ء مه چار سگی هُدا بئده بچار (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۰۴). *saga mačār sagi*
hodābonda bečār

سگ را مبین، صاحب سگ را ببین.

• سگی که زیاد پارس میکند نمیگیرد (قاضی میر سعید، ص ۱۳۰).

سگی که بازه گپی نه جایی. *sagē ke bāza gappi najāyi*.

ترجمه: سگی که زیاد پارس میکند گاز نمیگیرد.

سگ لاینده گیرنده نباشد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۸۶) و در بلوچی میگویند: سگی که گپی نه گسی: سگی که پارس میکند نمیگزد (نمیگیرد).

• سگ در خانه صاحبش پارس میکند (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۸۴).

گُچک دپ ء وتی لوگ ء گپی (سپاهی ۱۱۸): سگ جلوی خانه‌اش پارس میکند: *sag dapo wati*
lōga gappi.

روبه مه دپ ء وتی هوند دتن (همان، ص ۹۴): روباه جلوی لانه‌اش، دزنده است: *rōbah ma dapo*
wati hōṅḡḡ daten.

• سوسک به بچه‌اش میگوید: قربان دست‌وپای بلورینت (امثال و حکم، دهخدا: ص ۹۹۶)،

بُود مه بچه در چشم خبز دو (همان، ص ۴۷۲)، هرکسی را فرزند خویش خوش نماید (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۳۰۵).

کُرک گوشته ندرن په وتی چُگی بلورین پادان: سوسک گفته، قربان دست‌وپای بلورین بچه‌ام بروم.

kaṛok gowašta nadroñ pa wa(o)ti čokki bolōrēṅ pādāṅ.

سوسک گفته قربان بروم دست‌وپای بلورین بچه‌ام را

• شتر سواری و دولا دولا!

هشتر دزکا په کونکنزکای ء نبی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ۱۷۳): شتر دزدی با حالت نشسته خزیدن نمیشود. *hošter dozzakā pa kuṅkeṅzakāya nabi*.

- «شتر را با ملاغه آب میدهد» (شتر را با چمچه آب میدهد) (داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار: ص ۴۱۷)؛ «شتر را با ملاقه آب دادن» (دهخدا، ص ۱۰۱۸). شتر را به کمچه یا کفلچیز آب دادن (همانجا).
- هَشْتَرِ پَه کَلوک سیرِء نَبی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۷۳): شتر با لیوان سیراب نمیشود
hošter pa kalok sēra nabi.
- فیل اگر چه مرده است لیکن پوستش بارِ خر است. (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۸۱).
پیل اگه لاگر و هوآرن جونی لیرهی بارن: فیل اگر لاغر و خوار و نزار شود باز هم جش‌اش از یک بارِ شتر کمتر نخواهد بود. Pil aga lāgaro howāreŋ jōni lērahi bāreŋ.
- کاسه را کاشی میشکند، تاوانش را قمی میدهد. (مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، ابریشمی: ص ۱۹). سر را قمی میشکند، تاوانش را کاشی میدهد. (همانجا).
- سر سرهدی بی درء کن، پسئ پِسکوهی ندرء کن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۰۲): سرِ «سرحدی» درد میکند، پسکوهی باید گوسفند را نذر کند (برای طلب شفا). sar sarhaddiyi darda.
kaŋ pasa paskōhi nadra kaŋ.
- کارانء کن کمال، لتانء وا جمال. (سپاهی، ص ۱۱۵): گناهکار «کمال» است ولی چوبش را جمال میخورد. Kārāna kaŋ kamāl laṭṭāna wā jamāl.
- کس نگوید که دوغ من ترش است (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۲۰۶).
هچ بلوچی نگوشی منی شیران تڑپشن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۶۲): هیچ بلوچی^۱ نمیگوید ماست^۲ من ترش است. heč(j) balōčē(iya) nagowaši meni širāŋ tropšaŋ.
- چوب خدا صدا ندارد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۶۳۲).
هدایی لتء توار نی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۶۴). hodāyi laṭṭa tawār nē.
- یک دست صدا ندارد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۲۰۴۲).
په یک دستی چاپ جَنگء نَبی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۵۴): با یک دست نمیتوان کف زد. pa yak dastē čāp janaga nabi.
- یهودی چون فقیر شود به حسابهای کهنه رجوع کند. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۲۰۶۴)

^۱ واژه «بلوچ» در زبان بلوچی به معانی مختلفی بکار میرود که در اینجا به معنی گله‌دار است، البته این واژه را برای گله‌دارهایی به کار می‌برند که خود گویشور بلوچی باشند؛ همانند واژه «اعرابی» که در عربی به معنی صحرائشین آمده است و «گرد» که در فارسی به معنی شبان هم هست.

^۲ «شیر» در بلوچی به معنی «ماست» است و در این گویش، به آن «تاجگ/ tājag/ میگویند، به معنی «شیرتازه» (tāzag ← tāza ← tāze).

گور که وارء بی کهنه دپترانء پشکری: گبر چون فقیر شود دفترهای (حساب) کهنه را میگردد. [تا
احیاناً اگر از کسی طلبی قدیمی و ناچیز داشته باشد، آن را بخواهد.]
همان‌گونه که در اغلب نقاط ایران یهودیان تاجر پیشه بوده‌اند، در روزگاری نه چندان دور، تجارت
بلوچستان، بیشتر در دست زرتشتیان و هندوان بوده است که آنها را گور/gawr و بگال/bakkāl
میگفتند.

مثل‌های نوع سوم

در این بخش به مثل‌هایی را پرداخته‌ایم که تفاوت‌های نحوی یا لغوی آنها با معادل فارسی بیش از انواع
دیگر ذکر شده در این نوشتار است اما کلیت، محتوا و پیام آنها در دو زبان مشابه است.

- آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باکست (امثال و حکم، دهخدا: ص ۵۵).
مزوری دست ندرهی دل: اگر دست خیانت نورزد، دل نخواهد لرزید. mazuri dasat nadrahi del.
• آبکش به کفگیر میگوید، نُه سوراخ داری (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۲، قاضی
میرسعید ۱۱).

سیرک پیمازه گوشه بویء کن ئی (سپاهی، ص ۱۰۷): سیر به پیاز میگوید بو میدهی sirk
pimāza gowaši bōya kanay.

- دیگ به دیگ گوید رویت سیاه.
تین پادیکءشگان (شگام)ء جن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۶۲): تابه، سه پایه (سه پایه
آشندان که دیگ و تابه را روی آن قرار میدهند) را [به خاطر سیاهی]، طعنه میزند.
tiŋ pādēga šagām(n)a jaŋ.

- از خرس مویی (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۲۵).
چه دژمن پتی بازن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۷۳): از دشمن حتی به اندازه تار مویی کم
کردن، خیلی است. ča dožmeŋ poṭē bāzeŋ.
• اسب داروغه جو نمیخورد (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۲۲).

میری پسء کچ بر نی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۵۳): گوسفند خان از هی شدن معاف
miri pasa keč ber nē است.

- استر را گفتند پدرت کیست، گفت مادرم اسب است. (خزینة الامثال، حقیقت:
ص ۲۲۲)؛ استر را... گفت خاله‌ام مادیان است (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۷۲).
منی ترویی شو گچکی ئی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۴۸): شوهر عمه/خاله‌ام از طایفه
«گچکی»^۱ است. meni truyi šu gečkiyē.

^۱ «گچکی» در بلوچستان از طوایف اصیل بوده و انتساب به این طایفه نشانه بزرگی شمرده میشده است.

به طنز، کسی را گویند که نسبی پست دارد ولی خود را به فردی از خویشاوندانش نسبت می‌دهد که مال و منال یا نسبی عالی دارد.

• این گوی و این میدان (امثال و حکم، دهخدا: ص ۳۲۷)؛ این تخم و این زمین (همان، ص ۳۳۲)، این چاه و این ریسمان (همانجا)، این تخم و این زمین (همانجا)...

ای بورانت وای میدان، ای جاه‌ترین مردان: این بور (اسب) و این میدان، این جای هنرنمایی مردان واقعی. *ē bōrento ē maydān ē jāho narēn mardān.*

• در دیگ باز است حیای گربه کجا رفته است؟ (امثال و حکم، دهخدا: ص ۷۸۹).

دیگی دپ پچن گُچک هیا (حیا) کن: اگر چه در دیگ باز است اما سگ باید حیا کند.

• شاه اسپرم گاه دو برگی پیداست. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۰۰۷).

کشار مه دوتاکی جاه‌ئی (سپاهی، ص ۱۲۰): کِشت، گاه دوبرگی پیداست. *kešār ma dotāki jāha yay.*

• شاه خانم میزاید ماه خانم درد میکشد. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۰۰۸).

جن کپته و مرد وپته (سپاهی، ص ۶۵): زن زایمان کرده ولی مرد در بستر خوابیده. *jaŋ kapta o mard wapta.*

گُهار کپته براتی سر بسته (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۳۲): خواهر زایمان کرده ولی برادر به سرش دستمال بسته. *gohār kapta brāti sar basta.*

• فلفل مبین چه ریزه بخور ببین چه تیزه. (داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار: ص ۴۷۷).

چلین بوت سک‌ء گسی. (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۶۸). شپش ضعیف و مردنی سختتر میگذرد. *čallēn bōt sakka gasi.*

• کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۲۶۴).

موچی جن‌ء کوش‌ء نبی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۵۰). *mōči jana kawša nabi*: زن کفاش بدون کفش میماند.

• یک بام و دو هوا (امثال و حکم، دهخدا: ص ۲۳۸)، یک بام و دو هوا نمیشود. (همانجا).

چمی سرومگ، چمی پُر! (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۶۹): در یک چشم سُر مه و در چشم دیگر خاکستر! *čammē srumag o čammē por.*

• نابینا به کار خویش بیناست. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۱۷۸۰).

گنوک په وتی کار هژیارن (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۲۸): دیوانه به کار خویش هشیار است. *ganōk pa wa(o)ti kār hožyāreŋ.*

- نه قم خوبست نه کاشان. (مثل شناسی و مثل نگاری، ابریشمی: ص ۱۲۷).
 - نی گه گهترن نی کسیرکند. (ضرب المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۵۸): نه گه (= به، نیکشهر) بهتر است نه قصرقند. *nay geh gethereŋ nay kaserkand.*
 - هر جا پلو همانجا بدو. (مثل شناسی و مثل نگاری، ابریشمی: ص ۲۳).
 - هر چه که دیگی باپء کن، واجه بروتان ساپء کن: هر جا بوی دیگی برخواستہ است، آقا حضور دارد و سبیل‌هایش را مرتب میکند (منتظر خوردن است). *har jah ke dēgē bāpa kaŋ, wājah barōtāŋ sāpa kaŋ.*
 - یک گنجشک در دست بهتر از ده گنجشک روی درخت است. (داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار: ص ۶۲۷).
 - کروچ مه دیمء کت، گهترن چه مزاوتی پشتء سرا (ضرب المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۱۹): نخل کم ارزشی «کروچ» حیاط خانه، ارزنده تر از نخل «مضافتی» که پشت خانه است.
- krōč ma dēmo kat gethereŋ ča mozāwati pošto srā.*

مثل‌های نوع چهارم

- دزد ناگرفته سلطان است. (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۵۳).
- دُز ناگرپته بادشاهن. *dozze nāgerpta bādešāheŋ.*
- دزد نگرفته سلطان است و پس از گرفتاری گریان است. (امثال و حکم، دهخدا: همانجا به نقل از جامع التمثیل).
- شکل اضافه شدن صفت و موصوف و واژه «ناگرپته» که بلوچی شده «ناگرفته» فارسی است، این احتمال را در ذهن تقویت میکند که این مثل ترجمه مستقیم از زبان فارسی است.
- خود کرده را چه درمان! (امثال و حکم، دهخدا: ص ۷۵۶).
- وت کردء یء چه درمان. *wat kerdaya če darmāŋ.*
- ادب مرد بهتر از زر اوست. (امثال و حکم، دهخدا: ص ۸۸).
- مردی ادب چه مالی شرترن (ضرب المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۴۴): ادب مرد از مالش بهتر است. *mardi adab ča māli šarteŋ.*
- اگر نان گندمت نیست زبان مردمی ترا چه شد؟ (مثل شناسی و مثل نگاری، ابریشمی: ص ۱۱۹).

نانی نبیثی گندمی سُهنی بیثی مردمی / آدمی (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ۱۵۵): اگر نان گندمین ندارد حداقل زبان مردمی داشته باشد. nānē nabitti gaṅdomi sohnē bebitti mardomi / ādami.

واژه «سُهن» که بلوچی شده واژه «سخن» است در مثل بلوچی احتمال ترجمه از فارسی دانستن این مثل را تقویت میکند. این واژه به این شکل در زبان عادی بلوچی کاربرد ندارد و در واژه‌نامه‌های بلوچی نیز نیامده است؛ معنای دقیق این واژه در مثل فوق پس از تطبیق آن با معادل فارسیش معلوم میشود.

• حرف، حرف میارد (امثال و حکم، دهخدا: ص ۶۹۲)، الکلامُ یَجْزُالکلام (همان، ص ۲۶۸).

هبر هبرء یاری (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۶۲). habar habara yāri.

• «کآبکی بخور راهکی برو» (خزینة الامثال، حقیقت: ص ۲۸۴).

کآهکی بور و راهکی برو (ضرب‌المثل‌های بلوچ، سپاهی: ص ۱۱۷): کاهی بخور و راهی برو (و به چیزی کاری نداشته باش: چون چهارپایان). kāhokē bōro rāhokē braw. این مثل فارسی در خزینة الامثال چاپ دانشگاه تهران آمده است؛ اما مترجم و مصصح محترم، توضیح نداده‌اند منظور از «کآبکی» چیست. ظاهراً در اینجا تصحیف رخ داده است و این مثل، با معادل بلوچی آن مطابقت دارد و به این ترتیب معنی، روشن خواهد شد.

نتیجه‌گیری

مثل‌های بلوچی به عنوان نمودی از فرهنگ و بخشی از زبان، بسیاری از ویژگی‌های زبانی گویش‌های ایرانی کهن را حفظ کرده‌اند، حتی بعضی از ویژگی‌های زبانی، آوایی و نحوی متون کهن فارسی دری که در فارسی معیار امروزی تغییر یافته‌اند نیز در زبان بلوچی همچنان دیده میشوند. شباهت‌های لغوی و نحوی بسیاری از مثل‌های فارسی و بلوچی به حدی است که از سویی احتمال همسانی ریشه و منشأ آنها را تقویت میکند و از سوی دیگر نشان‌دهنده کثرت تبادلات فرهنگی اقوام ایرانی و تأثیر آنها بر همدیگر را مینمایاند.

اسطوره‌ها، تاریخ، پیشینه، نژاد و زیست در زادبوم مشترک سبب یکسانی، شباهت و گاه نزدیکی بسیاری از عناصر هویتی و فرهنگی چون زبان، گویش‌ها، پوشش، باورها و سنن میان اقوام ایرانی شده است که جستجو و پژوهش علمی در کم و کیف این اشتراکات و تبادلات فرهنگی زمینه افزایش انسجام هویت ملی و یکپارچگی فرهنگی هویت ایرانی را در پی خواهد داشت.

از آنجا که ریشه و پیشینه بسیاری از مثل‌های بلوچی و فارسی یکی است، گاه به مرور زمان و با تغییر شرایط زندگی ممکن است در فهم دقیق مثلی در یکی از این دو زبان، ابهامی پیش آید که در چنین مواردی یا موارد مشابه با تطبیق آنها با هم یا از راه سنجش با مثل‌های دیگر اقوام ایرانی میتوان برای رفع چنین ابهام‌هایی بهره برد.

منابع

۱. امثال و حکم، دهخدا، علی اکبر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶
۲. بلوچی مثل و گالوار، رخشانی، ولی محمد، کابل، چاپخانه دارالاسلام، ۱۳۸۳.
۳. پیران زمانگ (زن در آینه مثل بلوچی)، دولتی بخشان، عبدالعزیز، تهران، مه‌رتابان، ۱۳۸۶
۴. تاریخ زبانهای ایرانی، رضائی باغبیدی، حسن، اوساکا(ژاپن)، مرکز پژوهش زبانهای دنیا، دانشگاه اوساکا، ۲۰۰۹ م.
۵. خزینه الامثال (ترجمه منتخب مجمع الامثال)، حقیقت، حسین شاه، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸
۶. داستان نامه بهمنیاری، بهمنیار، احمد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱
۷. سیدگنج (واژه‌نامه بلوچی- بلوچی)، هاشمی، سیدظهورشاه، کراچی، آکادمی سیدهاشمی، ۲۰۰۰ م.
۸. شاهنامه (از دستنویس موزه فلورانس)، جلد ۱، جوینی، عزیزالله، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۹. شعر فارسی در بلوچستان، کوثر، انعام الحق، راولپندی، انتشارات مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۳۵۳/
۱۰. ضرب المثل‌های ایرانی، قاضی میرسعید، سیدکامبخش، تهران، انتشارات قاضی، ۱۳۸۸
۱۱. ضرب المثل‌های بلوچ، سپاهی، محمداکبر و میربلوچ‌زائی، اسحق زاهدان، انتشارات تفتان، ۱۳۹۲/
۱۲. فرهنگ فارسی، معین، محمد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸
۱۳. مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، ابریشمی، احمد، تهران، زیور، ۱۳۷۷.
۱۴. مقدمه فقه اللغة ایرانی، اُرانسکی، ای. ام، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۸.
۱۵. نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار، جوینی، عزیزالله، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۱۶. واژه‌های فارسی عربی شده، شیر، السید ادی، ترجمه حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹.

مقالات

۱. «بلوچی»، الفنباین، یوزف، در راهنمای زبانهای ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی، زیر نظر حسن رضایی باغبیدی. تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
۲. «بلوچی»، رضایی باغبیدی، حسن، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲ صص ۵۲۲-۵۲۰، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳
۳. «تأملی درباره مثل زیره به کرمان بردن و معادل‌های آن»، کتابی، احمد، نامه فرهنگستان، شماره ۲۲، ۱۳۸۲، صص ۱۴۷-۱۳۳.

۴. «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل»، ذوالفقاری، حسن پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰، ۱۳۸۷، صص ۱۳۳ - ۱۰۹

۵. «نقش ایدئولوژیک نسخه بدل‌ها»، شفیعی کدکنی، محمدرضا، نامه بهارستان، شماره اول - دوم، بهار - زمستان ۱۳۸۳، دفتر ۱۰-۹ صص ۱۱۰-۹۳

6. KORN, Agnes; Balochi and the Concept of North-Western Iranian; Carina JAHANI, Agnes KORN (eds.) 2003: The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times. Wiesbaden: Reichert, pp.49-60